

از حقوق کیفری تا حقوق کیفری قراردادی شده*

- دکتر امیرحسین نیازپور
- استادیار دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

حقوق کیفری قهرآمیزترین شاخه حقوق است که به شکل سنتی با رویکردی یک‌سویه به پدیده بزهکاری پاسخ می‌دهد. در این بستر، حقوق کیفری با ماهیتی سرکوبگر بزهکار را مجازات می‌کند؛ بی‌آنکه نظر یا اراده وی را در فرایند تصمیم‌گیری مورد توجه قرار دهد. با وجود این، حقوق کیفری امروزه به دلیل تأثیرپذیری از آموزه‌های سیاست جنایی، جرم‌شناسی، حقوق بشری متحول شده و راهبردهای جدیدی را برای پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه اتخاذ کرده است. بارزترین نماد این تحول «راهبرد قراردادی شدن حقوق کیفری» است که در پرتو آن بزهکار می‌تواند در فرایند پاسخ‌دهی به بزهکاری مداخله نماید. در این نوشتار پس از شناسایی ماهیت حقوق کیفری، از زمینه‌های پیدایش و ماهیت قراردادی شدن حقوق کیفری سخن به میان می‌آید. واژگان کلیدی: حقوق کیفری، مصالحه کیفری، قراردادی شدن حقوق

کیفری، سیاست جنایی، دادستان.

درآمد

حقوق کیفری به عنوان یکی از قدیمی‌ترین شاخه‌های حقوق، دارای کارکردهای متعدد آموزشی - حمایتی و سرکوبگر است. در بعد آموزشی، این رشته رفتارهای ناقص هنجارهای بنیادین را به شهروندان معرفی کرده و بایدها و نبایدهای کیفری را به آنان می‌آموزد. حقوق کیفری از این رهگذر با جرم شناختن برخی اعمال و شناساندن قابلیت سرزنش‌پذیری کیفری آنها به شهروندان در صدد آموختن ارزشهای اساسی اجتماعی به آنان برمی‌آید (کوشا، ۱۳۸۱: ۱۵۸). از این حیث، حقوق کیفری به منزله «آموزگار کیفری» چارچوب رفتاری شهروندان را در این قلمرو ساماندهی نموده و چگونه رفتار کردن را به آنان می‌آموزد. از همین روست که شماری از اندیشمندان کیفری این شاخه را نمایانگر تمدن و فرهنگ یک جامعه پنداشته‌اند.

حقوق کیفری در کنار برخورداری از کارکرد آموزشی جنبه حمایتگر داشته و از حقوق جامعه، بزه‌دیدگان، امنیت، نظم عمومی و آزادیهای فردی نیز پاسداری می‌کند. این شاخه با بهره‌جستن از سلاح کیفر به دنبال پاسداری از ارزشهای بنیادین اجتماعی و حقوق فردی و جمعی شهروندان می‌باشد. از این منظر، حقوق کیفری اصلی‌ترین سازوکار برای حمایت از بایدها و نبایدهای کیفری و آن دسته از آموزه‌های اخلاقی و اجتماعی است که به عرصه سیاست جنایی راه پیدا کرده‌اند.

علاوه بر این، حقوق کیفری دارای کارکرد سرکوبگر نیز بوده و برای نمایان ساختن این جنبه بر شبکه‌های کیفری و به کارگیری ابزار مجازات تمرکز می‌کند. در این بستر، تاوان نقض هنجارهای بنیادین اجتماعی تحمیل مجازات بر مرتکب جرم است که البته در هر برهه‌ای از تاریخ حقوق کیفری با ماهیت و رسالت متنوع و گاه متضاد متبلور شده است (بولک، ۱۳۸۵: ۲۹).

از این منظر، بزهکار، موضوع کیفر تلقی شده و بر همین اساس دست‌اندرکاران عدالت کیفری می‌توانند بدون توجه به اظهار نظرهای وی (به ویژه در زمینه نوع و میزان پاسخها) به تحمیل اراده خویش و تعیین مجازات مبادرت ورزند. بدین‌سان، رابطه نظام عدالت کیفری با بزهکار در پرتو این رویکرد به شکل قهرآمیز، از بیرون

تعیین شده و انقطاع یافته تعریف می شود (دلمااس مارتی، ۱۳۸۱: ۱۴۴).

حقوق کیفری سنتی برای دسترسی به این هدف صرفاً به سرکوبگری تکیه کرده و با «رویکردی ایستا» به مداخله و حضور بزهدار در فرایند کیفری می ننگرد. این گرایش، امروزه تحت تأثیر تحولات حقوق بشری، جرم شناسانه، مدیریتی و غیره تعدیل یافته و زمینه های پیدایش راهبردهای نوپدید به این عرصه و شکسته شدن انحصار مطلق بینش سرکوبگر را فراهم کرده است؛ چنان که حقوق کیفری در پرتو این تحولات با کارکردهای جدیدی پدیدار شده و دیگر بستری برای سرکوب بزهداران (آن هم از رهگذر مجازات) به شمار نمی آید، بلکه از سایر ظرفیتهای نظام حقوقی نیز برای پاسخ دهی به مجرمان بهره می گیرد (Regoli, 2008: 418).

قراردادی شدن حقوق کیفری از بارزترین این تغییرهاست که با کنارگذاری جنبه های سرکوبگر شبکه کیفری برای بزهدار نقشی پویا در فرایند کیفری قائل می شود. به دیگر سخن، هدف این راهبرد واگذاری اختیار به بزهدار در فرایند تصمیم گیری است که می توان آن را بارزترین نماد نزدیک شدن حقوق مدنی و حقوق کیفری پنداشت (آلت مئس، ۱۳۸۵: ۱۸۱). بدین سان، حقوق کیفری با گرتبه برداری از آموزه های حقوق مدنی اسباب برابرسازی اراده بزهدار و مقام قضایی در فرایند پاسخ دهی به پدیده مجرمانه را فراهم آورده است.

بینش توافقی از منظر سیاست جنایی یک راهبرد پس رونده است که ضمن پذیرش الگوی مرجع، شیوه پاسخ دهی را تغییر می دهد. از این رو، راهبرد قراردادی شدن حقوق کیفری با به رسمیت شناختن رضایت بزهدار امکان منعطف شدن نظام عدالت کیفری در قبال ناقضان هنجارهای بنیادین اجتماعی را فراهم می سازد (نیازپور، ۱۳۸۹: ۲۹۷). اگرچه سیاست گذاران جنایی برای پاسخ دهی به شماری از بزهداران هنوز از آموزه ها و روشهای سنتی بهره می گیرند.

روآوری به این راهبرد از چالشهای فراروی تدابیر سنتی حقوق کیفری و تردیدهای ناظر به کارایی آموزه ها و موازین سنتی این شاخه، سرچشمه می گیرد. از همین رو، سیاست گذاران جنایی از رهگذر شناسایی راهبرد مذکور به بازسازی فرایند پاسخ دهی و بهبود عملکرد نظام عدالت کیفری توجه کرده اند. به این ترتیب،

در این نوشتار برای تبیین چرایی گرایش به این راهبرد از معرفت حقوق کیفری و زمینه‌های پیدایش و ماهیت قراردادی شدن حقوق کیفری سخن به میان می‌آید.

الف) حقوق کیفری: اصلی‌ترین نماد امری بودن قواعد حقوقی

قواعد حقوقی شامل مجموعه قواعدی است که به منظور برقراری نظم و امنیت در جامعه و اجرای عدالت وضع شده و دارای ضمانت اجرا می‌باشند (Honre, 1995: 2). به دیگر سخن، به قواعد ضمانت اجراداری که به تنظیم روابط اجتماعی و استقرار عدالت مبادرت می‌ورزند، قواعد حقوقی گویند (نوربها، ۱۳۸۷: ۸). این قواعد برای دسترسی به هدفهای خود دارای خصیصه‌هایی هستند که از جمله آنها می‌توان به فراگیر بودن، ضمانت اجرا داشتن و الزامی بودن اشاره کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۵۴). حقوق کیفری نیز به عنوان یکی از شاخه‌های حقوق از همین ویژگیها برای پاسداری از ارزشهای اساسی، اجتماعی، تبیین و حمایت بایدها و نبایدها برخوردار است. به همین منظور در این قسمت معرفت حقوق کیفری مورد شناسایی قرار می‌گیرد.

۱. پذیرش حداکثری قاعده امری بودن قواعد حقوقی

الزامی بودن از بارزترین خصیصه‌های قواعد حقوقی است که در پرتو آن نظام حقوقی برای دسترسی به هدفهای خود، خصوصاً ساماندهی روابط اجتماعی، همگان را به پیروی از این قواعد ملزم می‌سازد. قواعد حقوقی با برخورداری از این ویژگی، اراده قانون‌گذار در مسائل حقوقی را به شهروندان تحمیل می‌کند. یعنی، مستقل از اراده شهروندان تنظیم شده و به اجرا درمی‌آید. چنان که کنارگذاری این قواعد امکان‌پذیر نبوده و همگان باید به شکل همه‌جانبه به آنها احترام گذارند (دل وکیو، ۱۳۸۰: ۶۴). قواعد حقوقی با توجه به درجه اقتدار و نقش اراده شهروندان در تغییر آنها به دو شکل تقسیم می‌شوند. شکل نخست، قواعد حقوقی تکمیلی یا تفسیری‌اند که شهروندان در پذیرش این گونه دستورهای قانون‌گذار دارای اختیار می‌باشند. به دیگر سخن، قواعد حقوقی تکمیلی آن دسته از قواعد حقوقی‌اند که اشخاص در اجرای آن آزاد بوده و می‌توانند برخلاف آنچه که قانون‌گذار وضع کرده با یکدیگر توافق نمایند.

این دسته از قواعد حقوقی اراده شهروندان در تعیین تکلیف شماری از مناسبتها و پدیده‌های حقوقی را به رسمیت شناخته و در پرتو این رویکرد اشخاص می‌توانند اراده خود را بر اراده قانون‌گذار مقدم شمارند. با وجود این، قواعد یادشده در هنگام ایجاد اختلاف میان طرفین رابطه حقوقی و یا نبود توافق میان آنان به کار آمده و در صورت بروز اختلاف بر اساس آنها تعیین تکلیف می‌شود. برای نمونه، شماری از قواعد ناظر به معامله‌ها جنبه تکمیلی یا تفسیری داشته که در صورت نبود توافق و یا ایجاد اختلاف به اراده مقنن مراجعه می‌شود.

اما شکل دوم که قواعد حقوقی امری یا اجباری نامیده می‌شوند فراتر از اراده شهروندان قرار گرفته و امکان توافق بر خلاف اراده قانون‌گذار را از شهروندان سلب می‌کنند؛ زیرا این قواعد عمدتاً به نظم عمومی و یا اخلاق حسنه مرتبطند و از این جهت مقنن توافقه‌های مغایر با دستوره‌های خود را بی‌اعتبار می‌شمارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴: ۹۶). به این ترتیب، قواعد حقوقی امری به شهروندان اجازه مداخله در تعیین تکلیف مناسبت‌های حقوقی را نداده و در نتیجه آنان نمی‌توانند دستوره‌های تقنینی را نادیده انگاشته و مطابق خواسته‌های خود رفتار کنند (محسنی، ۱۳۸۲: ۱۵). مهمترین دلیل الزامی بودن این دسته از قواعد را باید در هدف آنها جست. چه بنیادی‌ترین هدف این قواعد برقراری نظم عمومی و امنیت است (واحدی، ۱۳۸۰: ۱۲۴). بنابراین، با توجه به اینکه قواعد مذکور در صدد حمایت از نظم همگانی و تأمین منافع جامعه هستند، از اقتدار بیشتری نسبت به قواعد حقوقی تکمیلی - که عمدتاً بر تأمین منافع فردی تأکید دارند - برخوردار می‌باشند. بدین‌سان، همه شهروندان مکلفند از قواعد حقوقی امری پیروی کنند.

حقوق در معنای مجموعه قواعدی که ناظر به زندگی اجتماعی انسانهاست و بر پایه معیار چگونگی مداخله شهروندان در مناسبت‌های حقوقی به دو گونه خصوصی و عمومی تقسیم می‌شود. گونه نخست، شامل مجموعه قواعد حقوقی است که روابط میان اشخاص با یکدیگر را تنظیم می‌کند. این دسته از قواعد و مقررات بر روابط میان اشخاص با هم حکومت می‌کنند که حقوق خصوصی نام دارند (گلدوزیان، ۱۳۸۶: ۸۴). اما گونه دوم دربرگیرنده مجموعه‌ای از قواعد و مقررات است که در صدد

تنظیم روابط میان نهادهای دولتی با یکدیگر و نهادهای دولتی با شهروندان می‌باشد. بنابراین، همه قواعد و مقرراتی که بر قوای سه‌گانه، اعمال حاکمیت نهادهای دولتی و عمومی حاکم است و به گونه‌ای روابط این نهادها با تمام شهروندان را تنظیم می‌کند، در قلمرو حقوق عمومی جای می‌گیرند (رولز، ۱۳۸۹: ۲۵). هدف این شاخه تأمین آسایش و نظم عمومی است و به همین جهت قواعد مربوط به آن امری‌اند.

حقوق عمومی دارای رشته‌های متعددی است که از جمله آنها می‌توان به حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق کار و حقوق کیفری اشاره کرد. در این میان، حقوق کیفری شاخه قهرآمیز و سخت‌گیر آن است که با برخورداری از ضمانت اجراهای سرکوبگر به دنبال حمایت از نظم و آسایش همگانی می‌باشد (باهری، ۱۳۴۰: ۲۷).

امری بودن قواعد حقوق کیفری دارای استثنائاتی نیز هست. این استثنائات که به دلایل ویژه‌ای وارد پهنه سیاست جنایی شده‌اند، در برخی گستره‌ها جنبه امری این قواعد را کنار گذاشته و زمینه‌ساز برتری اراده شهروندان بر اراده دست‌اندرکاران عدالت کیفری شده است. گذشت پذیر بودن برخی از گونه‌های بزهکاری، پذیرش شیوه‌های عدالت ترمیمی برای پاسخ‌دهی به شماری از بزهکاران و توافقی شدن عدالت کیفری از جمله این استثنائات می‌باشد.

۲. حاکمیتی بودن

قواعد حقوق کیفری به دلیل ارتباط با نظم و آسایش عمومی و حاکمیت ملی عمدتاً جنبه امری دارند. چه حاکمیت از خصیصه‌های اصلی دولت، به ویژه دولتهای جدید است که به قدرت برتر دولت (خواه در قالب قانون‌گذار و خواه به صورت اجراکننده قانون) تعبیر می‌شود (عباسی، ۱۳۸۸: ۱۵۱). حاکمیت که به اقتدار عالی دولت نسبت به دیگر قدرتها تعبیر می‌شود، به طور کلی دارای دو جنبه فراملی و ملی است. حاکمیت ملی که دربرگیرنده اختیاریهایی است که دولت نسبت به شهروندان خود و یا بیگانگان ساکن کشور و مواردی مانند اینها (آشوری، ۱۳۸۴: ۱۲۹) کارکردهای متعددی دارد که از جمله آنها می‌توان به کارکردهای سیاسی، تقنینی و قضایی اشاره کرد. کارکردهای تقنینی و قضایی حاکمیت بیانگر اختیار دولتها در وضع قوانین و

اجرای آنها به منظور برقراری نظم و آسایش عمومی است و معمولاً به شکل قانون‌گذاری و دادگستری متبلور می‌شوند (گرچی، ۱۳۸۸: ۲۱). دولتها نیز برای دسترسی به این هدف از ابزارهای متعددی استفاده می‌کنند که بارزترین آنها حقوق کیفری است. در واقع، حقوق کیفری از جمله مصادیق کارکردهای تقنینی و قضایی حاکمیت است که برای تضمین نظم و آسایش عمومی مورد استفاده دولتها قرار می‌گیرد (گلدوست جویباری، ۱۳۸۹: ۹). به همین جهت، قواعد ناظر به آن - که پاسدار هنجارهای اساسی جامعه، به دنبال اجرای عدالت، حمایت از نظم عمومی و برخوردار از پشتوانه حاکمیت است - از ویژگی امری برخوردار می‌باشند (Siegel, 2003: 11). بدین‌سان، حقوق کیفری بستری برای حمایت از ارزشها و مؤلفه‌ای از حاکمیت ملی بوده که قواعد ناظر به آن ماهیتی یک‌سویه و امری دارند.

۳. کیفرگرا بودن

حقوق کیفری به گواهی یافته‌های تاریخی قدمتی نزدیک به چهار هزار سال دارد. این شاخه در شکل باستانی خود با استفاده از گونه‌های متعدد کیفر به دنبال پاسخ‌دهی به بزهکاری بوده است. در این بستر، اعدام، تازیانه، قطع عضو، غرق کردن، از جمله مجازاتها بودند که نظام عدالت کیفری به منظور پاسخ‌دهی به ناقضان هنجارهای بنیادین اجتماعی از آنها بهره می‌جست (برای آگاهی بیشتر رک: وستبروک، ۱۳۸۳: ۶۰-۱۰۸).

این رویکرد در سایر دوره‌ها نیز مورد توجه بوده و حتی با وجود پیدایش تحولات متعدد در این عرصه هنوز مجازات اصلی‌ترین گزینه برای واکنش نشان دادن به بزهکاران است؛ با این تفاوت که سیاست‌گذاران جنایی امروزه با توجه به آموزه‌های حقوق بشری و جرم‌شناسانه در سیاهه کیفرها تغییرهایی را پدید آورده‌اند. کنارگذاری مجازاتهای بدنی از زرادخانه کیفری بیشتر نظامهای سیاست جنایی، اصلاحی - درمانی کردن کارکرد زندان، تغییر در شیوه اجرای برخی از مجازاتها و شناسایی گونه‌های جدید کیفر مثل مجازاتهای جامعه‌مدار نمونه‌های بارز این تفاوت به شمار می‌روند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۶: ۱۱).

با وجود این، حقوق کیفری برای انجام مهمترین رسالت خود (یعنی پاسداری از

ارزشهای اساسی اجتماعی) همچنان مجازات را پیکره اصلی سامانه پاسخها قرار داده و برای دسترسی به این هدف از گونه‌های متعدد آن استفاده می‌کند.

ب) قراردادی شدن حقوق کیفری؛ اصلی‌ترین نماد گسست معرفت‌شناسانه در حقوق کیفری

قراردادی شدن حقوق کیفری راهبرد جدید سیاست جنایی است که به موجب آن مقام قضایی و بزهکار در خصوص تعیین سرنوشت دعوی کیفری با یکدیگر توافق می‌کنند (نیاز پور، ۱۳۸۹: ۲۳). بر پایه این راهبرد موافقت بزهکار با پیشنهاد مقام قضایی در زمینه چگونگی پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه مبنای تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد. به گونه‌ای که نبود موافقت وی امکان استفاده از شیوه‌های این راهبرد برای مقام قضایی را منتفی می‌سازد. بدین‌سان، در پرتو این راهبرد مقام قضایی و بزهکار می‌توانند در مرحله‌های مختلف فرایند کیفری با همکاری اراده یکدیگر نسبت به تعیین سرنوشت دعوی کیفری تصمیم‌گیری نمایند (بوریگان، ۱۳۸۶: ۳۲۱).

۱. زمینه‌های پیدایش قراردادی شدن حقوق کیفری

۱-۱. برقراری تعادل میان اصل قانونمندی و قضایی بودن

پنداشت سنتی در نظامهای حقوقی به ویژه رومی ژرمنی (نوشته) این است که قاضی باید پیرو محض سیاستهای قانون‌گذار در زمینه چگونگی پاسخ‌دهی به بزهکاری باشد؛ بی‌آنکه بتواند شیوه‌های پاسخ‌دهی را تغییر دهد. در این بستر، این گونه تلقی می‌شود که اصل قانونمندی و تفویض اختیار به قاضی پیوسته در مقابل یکدیگر قرار دارند و تقویت یکی به کنارگذاری دیگری می‌انجامد. با وجود این، سیاست‌گذاران جنایی به جهت تورم تقنینی و تضعیف کیفی اصل قانونمندی، قلمرو این اصل را توسعه بخشیدند (دلماش مارتی، ۱۳۸۱: ۱۱۳). واگذاری اختیار به قضات برای نوسان‌دهی به میزان کیفر (اعم از تشدید یا تخفیف) سنتی‌ترین نوع این تفویض اختیار است که مقنن ایران نیز در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ این اختیار را برای قضات در خصوص کاهش و یا

افزایش کیفر پیش‌بینی کرده است.^۱ مطابق ماده ۲۲ این قانون «دادگاه می‌تواند در صورت احراز جهات مخففه، مجازات تعزیری و یا بازدارنده را تخفیف دهد و یا تبدیل به مجازات از نوع دیگری نماید که مناسب‌تر به حال متهم باشند...» و یا بر پایه ماده ۴۸ قانون مذکور «هر کس به موجب حکم دادگاه به مجازات تعزیری و یا بازدارنده محکوم شود، چنانچه بعد از اجرای حکم مجدداً مرتکب جرم قابل تعزیر گردد، دادگاه می‌تواند در صورت لزوم مجازات تعزیری یا بازدارنده را تشدید نماید...». این رویکرد امروزه بیش از پیش مورد توجه واقع شده و از مرحله تعیین کیفر به سایر مرحله‌های فرایند کیفری نیز تسری یافته است. بدین سان، اختیار قضات صرفاً به تغییر نوع و میزان مجازات محدود نشده، بلکه آنان می‌توانند در سراسر فرایند کیفری در چگونگی پاسخ‌دهی به بزهکاران نوسان ایجاد کنند. به این ترتیب، قضات از لحظه ورود بزهکاران به قلمرو عدالت کیفری این اختیار را پیدا کرده‌اند تا سیاستهای مقنن در زمینه چگونگی پاسخ‌دهی به بزهکاری را با توجه به اوضاع و احوال موجود در زمان ارتکاب جرم و وضعیت بزهکار و بزه‌دیده تغییر دهند. در واقع، قضات می‌توانند در مرحله‌های پیش‌دادرسی، دادرسی و پس‌دادرسی سیاستهای از پیش تعیین شده را در صورت مصلحت تغییر دهند تا از یک سو، اصل شخصی کردن مجازات - که تنها پاسخ به جرم بود - جای خود را به اصل شخصی کردن پاسخها - که کیفر یکی از مصادیق آن است - بسپارد و از سوی دیگر، به نظام عدالت کیفری امکان ارائه یک پاسخ واقعی‌تر و متناسب‌تر برای رعایت بیشتر مصالح و منافع جامعه داده شود.

۱-۲. رسمیت یافتن مداخله نهادهای جامعه‌ای در فرایند کیفری

با پیدایش دادگستری عمومی و انحصاری شدن حق تعقیب و کیفردهی برای دولتها، نقش مراجع جامعه‌ای از جمله بزهکار - که عضو آن به شمار می‌رود - در عرصه عدالت کیفری در حد یک موضوع تحمل‌کننده مجازات تنزل یافت. بدین سان، بزهکار با حضور یافتن در مرحله‌های مختلف فرایند کیفری صرفاً می‌توانست به

۱. افزودنی است که در گستره حقوق کیفری ایران این نوع واگذاری اختیار به قضات برای نخستین بار در قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ صورت پذیرفته است.

منظور رد ادعاهای دادستان علیه خودش اظهار نظر کند. در این بستر، نظام عدالت کیفری به بزهکار به عنوان عاملی برای تحمل مجازات می‌نگریست و به همین جهت بدون توجه به خواسته‌های وی پاسخ می‌داد (لازرز، ۱۳۸۲: ۸۰). این رویکرد سنتی به جرم و مجرم - که امروزه به دلایل متعدد متحول شده است - نقش بزهکار را در فرایند کیفری نسبت به گذشته پویاتر کرده است؛ چنان که می‌توان آن را فراتر از یک اصلاح و رفرم کیفری تصور نمود و با یک «انقلاب کیفری» همانند دانست؛ زیرا در پرتو این تحولات، بزهکار فرصت پیدا می‌کند تا علاوه بر دفاع از خود در فرایند کیفری، نظر خود را در زمینه ترتیبات ناظر به گزینش، اجرای نوع و میزان پاسخ، به مقام قضایی اعلام نماید.

۳-۱. تدریجی شدن فرایند پاسخ‌دهی به بزهکاران

در قلمرو عدالت کیفری سنتی فرایند پاسخ‌دهی به صورت عمودی طی می‌شود. در این بستر، مقام قضایی با برخورداری از یک نگاه بالا به پایین، مرتکبان شناسایی شده را مورد محاکمه و در صورت اثبات بزهکاری تحت کیفر قرار می‌دهد. بر همین اساس، بزهکار به محض وارد شدن به پهنه عدالت کیفری با رویکردی یک‌سویه موضوع پاسخ سیاست جنایی قرار می‌گیرد. در این قلمرو رویکرد ناظر به پاسخ‌دهی به بزهکار جنبه عمودی داشته و به همین جهت نظام عدالت کیفری به صورت یک‌جانبه و بدون درجه‌بندی و با یک جهش به بزهکاری پاسخ می‌دهد.

در حالی که حقوق کیفری امروزه علاوه بر این رویکرد، بینش افقی یا توافقی را نیز به رسمیت شناخته و بر همین اساس، فرایند پاسخ‌دهی در خصوص بعضی از بزهکاران به صورت تدریجی و پلکانی سپری می‌شود.

به این شکل که در وهله نخست با رویکردی افقی به شماری از مرتکبان بزهکاری پاسخ می‌دهد و در صورت پیروی بزهکار از تصمیمهای اتخاذشده، دعوی کیفری در همین بستر فیصله می‌یابد. با وجود این، نظام عدالت کیفری با شکست تدابیر افقی می‌تواند به شیوه‌های سنتی خود متمسک شده و از ضمانت اجراهای سرکوبگر برای پاسخ‌دهی به بزهکاران بهره گیرد. بنابراین، امروزه فرایند

پاسخ‌دهی در بعضی از حوزه‌ها تدریجی شده و دیگر نظام عدالت کیفری به یک باره به روشهای سنتی و یک‌سویه رو نمی‌آورد.

۱-۴. قضایی شدن مرحله‌های فرایند کیفری

آیین دادرسی کیفری دارای مرحله‌های متعددی است که در این میان مرحله‌های پیش‌دادرسی و پس‌دادرسی بیشتر ماهیتی اجرایی دارند. بدین‌سان، ماهیت اقدامهای دادسرا به عنوان نهاد تعقیب و یا اجراکننده آرای کیفری جنبه اجرایی داشته و بر همین اساس این نهاد با رویکرد مذکور و پیروی از تصمیمهای دادگاه در راستای انجام این مأموریت خود گام برمی‌دارد (کوشکی، ۱۳۸۷: ۱۸۱).

در این بستر، طبیعتاً دادسرا نمی‌تواند در زمینه ماهیت و چگونگی پاسخ‌دهی به دعوی کیفری مداخله کند. بلکه باید به تعقیب متهم، گردآوری ادله، صدور اعدانامه و کیفرخواست و نهایتاً اجرای تصمیمهای قضایی - کیفری مبادرت ورزد. این رویکرد، امروزه متحول شده و به همین جهت دادستان می‌تواند نسبت به پاسخ‌دهی شماری از دعوی کیفری مداخله کند. یعنی، دادستان می‌تواند با وارد شدن در ماهیت برخی از دعوی کیفری، پس از بررسی وضعیت بزهکار، بزه‌دیده و اوضاع و احوال ناظر به وقوع جرم در خصوص چگونگی پاسخ‌دهی به مجرم تصمیم‌گیری نماید. این رویکرد به مرحله اجرای آرای کیفری نیز تسری یافته و به موجب آن دادستان این اختیار را پیدا کرده تا در جهت تغییر در شکل اجرای پاسخها گام بردارد.

۱-۵. پیش‌بینی حق کنارگذاری تعقیب دعوی کیفری برای دادسرا

دادسرا در شکل سنتی‌اش به عنوان نماینده جامعه باید مرتکبان آن دسته از رفتارهای مجرمانه را که جنبه عمومی دارند، تحت تعقیب قرار دهد. در این بستر، دادسرا نمی‌تواند مانند شاکی یا بزه‌دیده از تعقیب دعوی کیفری صرف نظر کند؛ زیرا حق تعقیب متهم و تحمیل مجازات بر وی از آن جامعه بوده و دادسرا به نمایندگی از آن تنها مکلف به اقامه و پی‌گیری دعوی کیفری است. از این رو، این نهاد در زمینه ادامه یا توقف تعقیب دعوی کیفری کاملاً بی‌اختیار بوده و فقط باید به پیگرد متهم مبادرت ورزد. این رویکرد در بند الف ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

انقلاب اصلاح شده در ۱۳۸۱ مورد توجه قرار گرفته است. مطابق این بند «دادسرا... عهده دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوا از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی، اجرای حکم و... است...». اما تحت تأثیر تحولات پیش آمده این بی‌اختیاری محض دادسرا در خصوص چگونگی تعقیب دعوی کیفری تعدیل شده و در نتیجه این نهاد امکان اعمال نظر در این زمینه را یافته است. چنان که در پرتو این تغییرها دادستان می‌تواند پس از مصلحت‌سنجی و نامفید تشخیص دادن تعقیب کیفری از پی‌گیری آن صرف نظر نماید. به این ترتیب، دادسرا امروزه می‌تواند مانند شاکی یا بزه‌دیده در صورت مصلحت گاه به کنارگذاری و یا ادامه پیگرد دعوی کیفری مبادرت ورزد.

۶-۱. وارد شدن و کیل در عرصه تصمیم‌گیریها

در گستره عدالت کیفری سنتی حضور و کیل در فرایند کیفری عمدتاً به اراده طرفین دعوی کیفری بستگی دارد؛ اگرچه در خصوص برخی جرایم این حضور یافتن جنبه الزامی به خود می‌گیرد. مانند تبصره ۱ ماده ۱۸۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) ۱۳۷۸ که مقرر می‌دارد: «در جرایمی که مجازات آن به حسب قانون، قصاص نفس، اعدام، رجم و حبس ابد می‌باشد، چنانچه متهم شخصاً و کیل معرفی ننماید تعیین و کیل تسخیری برای او الزامی است...». پیداست که در این بستر، و کیل صرفاً حق اظهار نظر جهت دفاع از حقوق موکلش را دارد. در حالی که امروزه در عصر حقوق بشر و استیلا یافتن این نگرش که وکیل یاور مقام قضایی جهت دسترسی به عدالت است، رویکرد نظام عدالت کیفری نسبت به وی تغییر کرده و در نتیجه وکیل به یکی از کنش‌گران اصلی در این قلمرو تبدیل شده است. از همین روست که در برخی از مواد اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری نظر وکیل مبنای تصمیمهای قضایی - کیفری پنداشته شده است. مانند ماده ۶۵ این سند که پذیرش بزهکاری از سوی متهم را آنگاه دارای اعتبار دانسته که پس از مشورت کافی و آزادانه با وکیلش صورت گرفته باشد. بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که معرفت ذات حقوق کیفری تحت تأثیر این

تحولات با تغییرهایی بنیادین مواجه شده و بر همین اساس سیاست گذاران جنایی با اتخاذ راهبردهای جدیدی فرایند پاسخ‌دهی به بزهکاری را بازسازی کرده‌اند. این تحولات به شکلهای مختلفی متبلور شده‌اند که «راهبرد قراردادی شدن حقوق کیفری» از بارزترین آنها به شمار می‌رود.

۲. ماهیت قراردادی شدن حقوق کیفری

۲-۱. دو جانبه بودن

حقوق کیفری سنتی به صورت یک‌جانبه و بدون توجه به اراده متهم یا بزهکار در صدور پاسخ‌دهی به بزهکاری برمی‌آید. مطابق این رویکرد، شاخه مذکور با ماهیتی امری (در دو بعد ماهوی و شکلی) به دنبال تحمیل پاسخهای از پیش تعیین شده بر مرتکبان جرم است. در این بستر، مقام قضایی تابع محض سیاستهای کیفری قانون‌گذار بوده و بر همین اساس به تعقیب و کیفردهی بزهکاران مبادرت می‌ورزد؛ بی‌آنکه از اختیارهای لازم در زمینه نوسان‌دهی به فرایند تعقیب دعوی کیفری و یا شیوه‌های پاسخ‌دهی برخوردار باشد. بدین سان، قلمرو اختیارهای مقام قضایی تنها به کاهش و افزایش میزان مجازات و گاه استفاده از برخی سیاستهای ارفاقی - کیفری محدود می‌شود.

بدیهی است که بهره جستن یک‌جانبه از این اختیارها منحصراً به تحمیل تصمیمهای قضایی - کیفری بر اصلی‌ترین مخاطب عدالت کیفری (یعنی بزهکار) می‌انجامد. از این رو، حقوق کیفری سنتی پهنه‌ای برای تبلور اراده یک‌سویه مقام قضایی و تحمیل تصمیمهای وی بر بزهکار است.

اما قراردادی شدن حقوق کیفری به عنوان یکی از راهبردهای پس‌رونده، این ویژگی بنیادین و قدیمی را از رهگذر اعتباردهی به اراده متهم یا بزهکار دچار گسست کرده است. چنان که در پرتو راهبرد مذکور، حقوق کیفری دیگر به دنبال تحمیل یک‌جانبه سیاستهای از پیش تعیین شده بر بزهکار نیست، بلکه با رویکردی مصحلت‌سنجانه و ارزیابی همه‌جانبه کلیه ابعاد مربوط به فرایند ارتکاب جرم، مرحله‌های مختلف رسیدگی کیفری، وضعیت نقش آفرینان دعوی کیفری و چگونگی پاسخ‌دهی، متناسب‌ترین شیوه را پس از موافقت با متهم یا بزهکار

برمی‌گزینند. بدین‌سان، قراردادی شدن حقوق کیفری راهبردی است که با دو سویه کردن فرایند کیفری و برابری اراده کنش‌گران (یعنی مقام قضایی و بزهکار) توافق میان آنان را در زمینه نوع و ماهیت پاسخهای عدالت کیفری، به اصلی‌ترین موضوع حقوق کیفری مبدل کرده است. این راهبرد برای تغییر در چگونگی پاسخ‌دهی به بزهکاری، موجبات تحول در ماهیت و ذات حقوق کیفری را فراهم آورده و در نتیجه نظام عدالت کیفری را به بستری برای گفت‌وگو و البته این بار میان نماینده حاکمیت (مقام قضایی) و بزهکار تبدیل ساخته است.^۱ به گونه‌ای که رضایت بزهکار برای گزینش و اجرای برخی پاسخها به عنوان مهمترین معیار شناسایی شده است (Joyce, 2006: 230).

۲-۲. سازشی بودن

حقوق کیفری سنتی با برخورداری از ماهیتی یک‌سویه و بدون توجه به نظر بزهکار به پاسخ‌دهی مبادرت می‌ورزد. بر این اساس، مقام قضایی پس از احراز مجرمیت مطابق سیاستهای زرادخانه کیفری واکنش نشان می‌دهد؛ در حالی که برقراری سازش میان مقام قضایی و بزهکار زمینه چگونگی پاسخ‌دهی به بزهکاری اصلی‌ترین رویکرد راهبرد قراردادی شدن است که از رهگذر آن کنش‌گران یادشده می‌توانند با توجه به اختیارهایی که مقنن به آنان می‌دهد در خصوص ادامه یا توقف تعقیب دعوای کیفری، نوع و میزان ضمانت اجراها و چگونگی گزینش و اجرای آنها مصالحه کنند. بدین‌سان، در این بستر توافق میان مقام قضایی و بزهکار مبنای سازش و پاسخ‌دهی قرار می‌گیرد. به این ترتیب، قراردادی شدن حقوق کیفری «راهبردی سازش‌مدار» است که به جای پاسخ‌دهی یک‌سویه به بزهکار و نادیده انگاشتن اراده وی زمینه چگونگی تعیین سرنوشت دعوای کیفری، بر نظر وی به منظور مصالحه، امتیازدهی متقابل میان مقام قضایی و بزهکار و نحوه پاسخ‌دهی تمرکز می‌کند؛ زیرا در پرتو راهبرد مذکور دادن امتیازهایی مانند توقف تعقیب دعوای کیفری، کاهش میزان اتهام، تأخیر در اجرای

۱. افزودنی است که پیشتر و در پرتو راهبرد ترمیمی شدن عدالت کیفری زمینه‌ای برای توافق میان نقش آفرینان دعوای کیفری فراهم شده بود (برای آگاهی بیشتر ر.ک: غلامی، ۱۳۸۵: ۷-۲۹).

آرای کیفری به بزهکار را به دریافت امتیازهایی مثل اقرار بزهکار، همکاری وی با دست‌اندرکاران عدالت کیفری، پذیرش دستورهای مقام قضایی وابسته می‌سازد.

ملاحظه می‌شود که این ویژگی، با فراهم آوردن بستری برای تبلور نظرهای متهم یا بزهکار می‌تواند نقش مؤثری در مشروعیت بخشی پاسخهای تعیین شده ایفا نماید؛ زیرا این راهبرد با مشارکت دادن مرتکب جرم در تعیین سرنوشت پرونده کیفری و برقراری زمینه مصالحه و سازش میان مقام قضایی و بزهکار در افزایش میزان مقبولیت پاسخهای تعیین شده نزد بزهکار و مسئولیت پذیری وی نقش آفرین می‌باشد.

۲-۳. متنوع کردن سامانه پاسخها

حقوق کیفری سنتی معمولاً برای مقابله با بزهکاری از سلاح مجازات و کارکردهای آن بهره می‌گیرد. در این بستر، سیاست جنایی با ماهیتی سرکوبگر و صرفاً تمرکز بر استفاده از کیفر به دنبال تنوع بخشی به گونه‌های آن است.^۱ در حالی که در پرتو راهبرد قراردادی شدن حقوق کیفری نظام ضمانت اجراها متنوع شده و این بار دست‌اندرکاران عدالت کیفری می‌توانند با توجه به معیارهای متعدد از جمله وضعیت فردی و محیطی بزهکاران پاسخهای متنوعی را برگزینند. در واقع، قضات متناسب با شدت و وخامت بزهکاری و ابعاد مختلف شخصیت متهمان یا بزهکاران می‌توانند شیوه‌های متعددی را که امکان اعمال آنها در قلمرو این راهبرد وجود دارد اتخاذ کنند.^۲ این ویژگی به جنبه مصلحت‌مدار این راهبرد در زمینه پاسخ‌دهی به بزهکاران مرتبط است. زیرا قراردادی شدن با رویکردی مصلحت‌سنجانه فرصت ارزیابی روشهای سنتی عدالت کیفری (یعنی تعقیب دعوی کیفری و مجازات‌دهی) را فراهم آورده و از این رهگذر برای قضاوت امکان شناسایی گونه‌های متعدد

۱. این تنوع‌سازی می‌تواند در زمینه نوع کیفر و یا چگونگی اجرای آنها صورت پذیرد. شناسایی و اجرای مجازاتهای سالب آزادی یا جامعه‌مدار نمونه‌هایی از این تنوع بخشی به شمار می‌روند.

۲. راهبرد قراردادی شدن حقوق کیفری در هر یک از مرحله‌های فرایند کیفری دارای شیوه‌های متعددی است که قضات با توجه به وضعیت نقش آفرینان دعوی کیفری (یعنی بزهکار و بزه‌دیده) و اوضاع و احوال ناظر به وقوع جرم و لحاظ مصلحت جامعه آنها را برمی‌گزینند. این روشها می‌توانند بایگانی کردن پرونده‌های قضایی - کیفری، معامله اتهام، تعویق صدور حکم کیفری و مواردی مانند اینها باشند (برای آگاهی بیشتر ر.ک: نیازپور، ۲۹۶-۱۴۷:۴).

پاسخهایی را مهیا می‌کند. به این ترتیب، راهبرد مذکور از رهگذر گسستن انحصار رویکرد کیفرگرا سامانه پاسخها را در عرصه سیاست جنایی متنوع ساخته است؛ اگرچه در پرتو این راهبرد هنوز به مجازات و سایر ظرفیتهای حقوق کیفری سنتی به عنوان مناسب‌ترین ضمانت اجرا در قبال بزهکاران ناقض تعهدها تکیه می‌شود.

نتیجه‌گیری

حقوق کیفری از قدیمی‌ترین شاخه‌های حقوق است که از چهار هزار سال پیش تا کنون با رویکردهای مختلف به پدیده بزهکاری پاسخ می‌دهد. سزاملاری، توان‌گیری، بازدارندگی و بازپروری بارزترین این رویکردها هستند که سیاست‌گذاران جنایی در برهه‌ای از تاریخ حقوق کیفری گاه با غلبه دادن به یکی از آنها در صدد واکنش نشان دادن علیه بزهکاری بوده‌اند. این رویکردها اگرچه از حیث ماهیت نسبت به یکدیگر متفاوتند ولی همواره به یک شکل یعنی، یک‌سویه و یک‌جانبه بر بزهکاران اعمال می‌شده‌اند. حقوق کیفری در این بستر به بزهکار صرفاً به عنوان یک تعقیب یا محاکمه‌شونده نگریسته و بر همین اساس نظرهای وی در فرایند تصمیم‌گیری را نادیده می‌انگارد. این گرایش، حقوق کیفری را به پهنه‌ای برای سرکوب مرتکبان جرم تبدیل ساخته و با اعمال اراده نماینده حاکمیت (یعنی قضات) در صدد حمایت از ارزشهای بنیادین اجتماعی است. این پنداشت از حقوق کیفری امروزه به دلایل متعدد جرم‌شناسانه، حقوق بشری، مدیریتی و غیره متحول شده است (برای آگاهی بیشتر ر.ک: نیازپور، ۱۳۸۹). چنان که تصمیم‌گیرندگان سیاست جنایی تحت تأثیر آنها به حقوق کیفری ماهیتی دوسویه بخشیده‌اند تا این بار نظام عدالت کیفری بتواند در پرتو دوجانبه‌نگری به هدفهای اصلاحی - درمانی، بازدارندگی و توان‌گیری نزدیک‌تر شود. این گرایش معرفت حقوق کیفری را دچار گسست کرده و بر همین اساس اسباب افقی شدن فرایند پاسخ‌دهی را پدید آورده است. با این خصیصه بارز که حقوق کیفری از این پس با ماهیتی دوجانبه و از رهگذر برابرسازی اراده مقام قضایی و بزهکار به پدیده مجرمانه واکنش نشان می‌دهد. تأکید این راهبرد بر موافقت بزهکار با پیشنهادهای مقام قضایی موجب شده تا حقوق

کیفری به بستری برای مذاکره و مصالحه مجرم با نماینده حاکمیت مبدل شود. این راهبرد، با وجود اینکه به جهت تقویت جنبه‌های اصلاحی - درمانی عدالت کیفری، هویت بخشی به بزهدکاران، سرعت بخشی به فرایند کیفری، صرفه جویی در هزینه‌های نظام عدالت کیفری و مواردی مانند اینها مورد توجه شماری از سیاست گذاران جنایی واقع شده است، اما همواره با این پرسشهای بنیادین مواجه می‌باشد که آیا می‌توان اراده ناقض هنجارهای تقنینی و آسیب‌رسان به قربانی جرم را برابر با اراده نماینده حاکمیت در فرایند تعیین سرنوشت دعوای کیفری پنداشت؟ آیا چنین راهبردی، حقوق و خواسته‌های شاکی یا بزهدیده را با چالش روبرو نمی‌سازد؟

به هر رو، با توجه به اینکه حقوق کیفری با استفاده از سلاح کیفر و برخورداری از رویکرد یک‌سویه نتوانسته معضل رشد روزافزون بزهدکاری را حل کند؛ از همین رو، تصمیم گیرندگان سیاست جنایی با پیش‌بینی امکان مداخله بزهدکار در شکل و ماهیت پاسخها و روآوری به این راهبرد کاهش نرخ بزهدکاری، هزینه‌های عدالت کیفری و مصلحت جامعه را مورد توجه قرار داده‌اند.

در پهنه سیاست جنایی تقنینی ایران این راهبرد هنوز به شکل نظام‌مند شناسایی نشده است؛ اما از گذشته تا کنون شماری از شیوه‌های آن مانند تعلیق، تعقیب دعوای کیفری مورد توجه قرار گرفته‌اند. با وجود این، بررسی رویه قضایی خصوصاً در قلمرو عدالت کیفری کودکان نشان می‌دهد که شماری از قضات به گفت‌وگو توافقی البته نه به صورت کامل و منطبق با آموزه‌های علمی در این زمینه توجه داشته‌اند تا نهضت قضایی در این زمینه زودتر از مقنن به سمت بهره جستن از روشهای این راهبرد متمایل شود. همین رویکرد و غلبه یافتن آموزه‌های دانشگاهیان در این زمینه سبب شده تا نویسندگان لوایح قضایی «مجازات اسلامی» و «آیین دادرسی کیفری» به این راهبرد توجه کنند تا با تصویب نهایی این لوایح این راهبرد از سوی تعداد بیشتری از قضات اجرا گردد. با وجود این، به نظر می‌رسد فرهنگ سازی در خصوص قراردادی شدن حقوق کیفری، آموزش قضات در این زمینه و فراهم کردن ابزار مناسب به ویژه الزامی کردن تشکیل پرونده شخصیت بزهدکاران بر گرایش قضات به استفاده از این راهبرد و اجرای درست و دقیق آن تأثیرگذار باشد.

کتاب‌شناسی

۱. آشوری، داریوش، *دانشنامه سیاسی*، چاپ دهم، انتشارات مروارید، ۱۳۸۴ ش.
۲. باهری، محمد، *تقریرات حقوق جزای عمومی*، انتشارات برادران علمی، ۱۳۴۰ ش.
۳. بولک، برنار، *کیفرشناسی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرنآبادی، چاپ پنجم، مجمع علمی و فرهنگی مجلد، ۱۳۸۵ ش.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *ترمینولوژی حقوق*، چاپ دهم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۸ ش.
۵. دل و کیو، جورجو، *فلسفه حقوق*، ترجمه جواد واحدی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۰ ش.
۶. دلماس مارتی، می‌ری، *نظامهای بزرگ سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرنآبادی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۱ ش.
۷. رولز، الیزابت، *درآمدی بر حقوق عمومی*، ترجمه سیدمجتبی واعظی، انتشارات جنگل، ۱۳۸۹ ش.
۸. شیدائیان، مهدی، *تحلیل اصل موقعیت داشتن تعقیب کیفری و جایگاه آن در حقوق کیفری ایران و اسلام*، رساله دکتری، دانشگاه تهران، پردیس قم، ۱۳۸۸ ش.
۹. عباسی (لاهیجی)، بیژن، *مبانی حقوق اساسی*، انتشارات جنگل، ۱۳۸۸ ش.
۱۰. کاتوزیان، ناصر، *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، چاپ سی و هفتم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳ ش.
۱۱. کوشا، جعفر، *جرایم علیه عدالت قضایی*، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۱ ش.
۱۲. کوشکی، غلام‌حسن، *بررسی اختیارات و وظایف دادستان در آیین دادرسی کیفری ایران و فرانسه*، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷ ش.
۱۳. گرجی، علی‌اکبر، *مبانی حقوق عمومی*، چاپ نهم، انتشارات جنگل، ۱۳۸۹ ش.
۱۴. گلدوزیان، ایرج، *کلیات و مقدمه علوم حقوق*، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجلد، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. گلدوست جویباری، رجب، *کلیات آیین دادرسی کیفری*، چاپ پنجم، انتشارات جنگل، ۱۳۸۹ ش.
۱۶. لازرژ، کریستین، *درآمدی به سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرنآبادی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۲ ش.
۱۷. محسنی، مرتضی، *دوره حقوق جزای عمومی (کلیات حقوق جزا)*، چاپ سوم، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲ ش.
۱۸. نوربها، رضا، *زمینه حقوق جزای عمومی*، چاپ بیست و دوم، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۷ ش.
۱۹. نیازپور، امیرحسن، *توافقی شدن آیین دادرسی کیفری*، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹ ش.
۲۰. واحدی، قدرت‌الله، *مقدمه علم حقوق*، چاپ سوم، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۰ ش.

21. Honre, Tony, *About law (an Introduction)*, Oxford University Press, 1995.

22. Regoli, Robert, M. & John D. Hewitt, *Exploring criminal justice*, Jones & Bartlett Publishers, 2008.

23. Siegel, Larry J. & Joseph j. Senna, *Introduction criminal justice*, Thomson & Wads Worth, 2009.